

میر
سید علی
همدانی
فتوت نامه

به تصحیح محمد ریاض خان

استاد دانشگاه پنجاب پاکستان

۲

قسم دوم اهل خسارت اند که نفوس ایشان را در ظلمات صفات بیهیمی و سبعی محبوس کردند و دل‌های مدنس ایشان را در تیه مهالك اودیه صوم بقید بندگی «ارایت من اتخذ الهه هویه» مبتلا گردانیدند و از دولت فیضان انوار مکاشفات ملکوتی و حصول جواهر و واردات حقائق جبروتی^{۱۰۰} و اسرار جناب سرادقات کبریای لاهوتی، بخشست^{۱۰۱} تقلید: «انا وجدنا ابانا علی امة» خورسند گشتند «ذالك مبلغهم من العلم».

قسم دوم مقبولان اند و این قوم هم بر دو قسم اند: قسم اول ابرار قسم دوم مقربان و این طائفه عیاران کوی طریقت و جانبازان میدان حقیقت اند که روح مقدس را از مرکب حدود پیاده کرده اند و بساط سیرزمان و مکان در نوشته و عیون وهم و خیال را میل نایافته^{۱۰۲} در کشیده و عقل مختصر را به مقراض تنزیه زبان فضول بریده و نفس رعنا را بر سرکوی غیرت از در مراد برداشته و لشکر هوارا به صولت و بزور آتش عشق^{۱۰۳} شکسته و خاشاک اخلاق بشری را از خانه^{۱۰۴} طبیعت بجا روپ نفی^{۱۰۵} رفته و به معول نیستی سر شعبان شهوت کوفته و بر بساط قربت، لوث نعلین دنیا و عقبی را طرح کرده و از ازدحام خلقت^{۱۰۶} خود را بلجه دریای نابود^{۱۰۷} انداخته و از شعور وجود موهوم فانی گشته و بی انتقال حدود قدم در قدم زده^{۱۰۸} و از بحر بقای احدیت سر بر آورده و بی زحمت وجود حق را بحق دیده و از مضیق عالم عبودیت بجناب ربوبیت در عالم هویت طیران کرده و خورشید معرفت صفات از مطلع ذات بجان ایشان غروب کرده و انوار صبح سعادت ابدی از مشرق روح مقدس ایشان طلوع کرده و گاه بر بوی نسیم «یحییهم» مرکب شوق در میدان محبت تاخته و گاه از پرتو انوار آفتاب احدیت در میدان شهود گداخته. این طائفه زیور حسن صورت وجود و سر طلسم گنج موجود اند که مدار وجود موجودات بر^{۱۰۹} وجود ایشان است و افاضه نور وجود از خزانه جود بر ذرات کائنات بواسطه^{۱۱۰} وجود ایشان است. عکس انوار^{۱۱۱} اسرار ایشان شمع مجلس روحانیان است و حدائق و^{۱۱۲} ریاض شهود معارف ایشان نظاره گاه کروبیان است. شعر:

۱۰۰- مق و ابا ندارد ۱۰۱- ابامق و دغ حسب ۱۰۲- در بیشتر نسخ نایافت ۱۰۳- قدس بصورت بروت آتش عشق؟ دغ بصورت بزور آتش... ۱۰۴- دغ خاتمه؟ ۱۰۵- چ نفیسی؟ ۱۰۶- چ حلقیت؟ ۱۰۷- ایا وحدت ۱۰۸- دغ ناقص است و از این «قدم در قدم زده» تا «بلجه دریای وحدت اندازده» را فاقد است.

(الف) این اشعار بظاهر از کافی ظفر همدانی شاعر قرن ششم هجری است که معاصر معین الدین ملکناه بن محمود بن محمد بن ملکناه (۵۴۷ - ۵۴۸ هـ) بوده است برای احوالش رک. تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفاج ۲ ص ۵۹۸ - ۵۹۹، بزرگان و سخن سرایان همدان از دکتر مهدی درخشان ج ۱ ص ۱۰۲ - ۱۰۶، مجمع الفصحاء ج ۳ ص ۱۱۳۹ - ۱۱۳۱.

۱۰۹- چ به ۱۱۰- ابامق بوجود وجود ۱۱۱- قدس ومع شهود معارض ایشان؟ ۱۱۲ ایا حدائق شهود...

هر سحرکاتش دردم ره بالا گیرد
سوز او مجلس و تسبیح ملک گرم کند
گرچه از عالم علوی همه والاست ملک ۱۱۵
چه خبر دارد ازین سوز توهر ۱۱۶ بی بصری
ای ملامت گرما بادمیمای از آنک
آه و دردم چون ازین طارم میناگذرد
نه بسمع طمعی ۱۱۸ نزعت کوثر شنود
خود رواکی ۱۲۰ بود آخر که بهنگام، ظفر

ساق عرش ۱۱۳ و فلک و گنبد خضرا گیرد
نور او مملکت عالم بالا ۱۱۴ گیرد
همت عاشق بالاتر بالا گیرد
صدق موسی نه عصا، بل ید بیضا گیرد
ریو و نیرنگ تو هیسات که در ما گیرد
قوت ۱۱۷ و قوت همه از نور تجلی گیرد
نه بدست طلبی ۱۱۹ طره طوبی گیرد
دست مجنون بجز از دامن لیلی گیرد (الف)

و ابرار هم به دو قسمتند: قسمتی را برای ۱۲۱ بندگان حضرت بخلق واگذاشتند و قسمتی را بخود مشغول گردانیدند و آن قوم ۱۲۲ هم بر دو قسمتند:

بعضی آنها هستند که ۱۲۴ اوعیه باطن ایشان را از اقداح شراب الفت مملو گردانیدند و عین عقول ایشان را بمطالعه اسرار اخبار ۱۲۴ ملکوتی مشغول کردند و سفینه افهام ایشان را در دریای وحدت به تلاطم امواج واردات غیبی غرق کردند. پس اعضاء و جوارح این قوم از قیام به حقوق عبادات ظاهر معزول گشت این گروه والهان طریقت اند: «لایقتدی بهم و لاینکرعلیهم».

طائفه دوم کسانی اند که بصغای ۱۲۵ عقل، خساست و حقارت دنیا ۱۲۶ معلوم کردند و انواع مکرو اصناف غوایل او را دریافتند و بنور یقین بدیدند که هر نعمتی از وی به هزار محنت آمیخته است و برسر هر دولتی هزار باران حرمان و حسرت ریخته و ۱۲۷ در شاخ هر سروری صد ویل و ثبور آویخته، وهر انسی بصد غربال فرقت و وحشت بیخته ۱۲۸. از زخارف آن اعراض کردند و ایام عمر قصیر را ۱۲۹ در اسباب حصول نعیم ابدی و سعادت سرمدی، غنیمت شمردند و هر ساعتی ۱۳۰ را از ساعات عمر در نوعی از طاعات صرف کردند. این طائفه زاهدانند که بصورت ضعیف و بمعنی ملوک و ملک ملکوت اند ۱۳۱.

شعر

آنها که پای درره مولی ۱۳۲ نهاده اند
آورده اند پشت برین آشیان دیو
آن طوطیان ره چو قدم برگرفته اند
زاد ره و ذخیره این وادی مهیب
اول بزیر پای سگان خوار ۱۳۳ گشته اند
گام نخست بر سر دنیا نهاده اند
پس چون فرشته روی بعقبی نهاده اند
«طوبی اللهم» که بر سر ۱۳۳ طوبی نهاده اند
در طشت سر بریده چو یحیی نهاده اند
آخر چو باد سرسوی مولی نهاده اند (ب)

ای عزیز این ذکر آن ۱۳۵ قوم بود که ایشان را ناظر و ندیم حضرت خود کرده اند.
اما قسم دوم که ایشان را بخلق مشغول گردانیده اند و دلهای ایشان را مهبط رحمت و رافت کردند و وجود ایشان را سبب راحت ۱۳۶ و آسایش بندگان خود ساختند. این طائفه ارباب فتوت ۱۳۷ اند و آنکس که بدین کمالات منتسب بود، و بدین صفات مخصوص و موصوف باطالب این معانی بود، آنکس را «اخی» گویند.
ای عزیز جمیع مراتب و منازل شریفه و جمله درجات عالیه و همگی سعادات اخروی، نتیجه طاعات و ثمره اشجار

۱۱۳ - چ و دارد ۱۱۴ قدس عالم مینا ۱۱۵ - چ فلک؟ ۱۱۶ چ ۱۱۷ - چ ندارد ۱۱۸ - یا بسمع قدس: سعی ۱۱۹ - مع بسمع طلبی... ۱۲۰ - چ کن ۱۲۱ - مع: دوباره آمده ۱۲۲ - مع وایا قوم ندارد ۱۲۳ - چ ادعیه؟ ۱۲۴ - ایا: لفظ ملکوتی را فاقد است ۱۲۵ - چ بصفت ۱۲۶ - چ ندارد ۱۲۷ - ایضاً ۱۲۸ - مق وایا و قدس: بخته ۱۲۹ - چ ندارد ۱۳۰ - چ ساعتی؟ ۱۳۱ - قدس و چ جهان با معادات مع جنان ۱۳۲ - قدس: مولا. (ب) اشعار از عطار... رک. دیوان ص ۲۵۰ ۱۳۳ - چ بر سر ۱۳۴ - ایضاً خاک ۱۳۵ - ایا ندارد ۱۳۶ - مع وایا و مق سبب آسایش و راحت. ۱۳۷ - بجز درج قلوب

عبادات بنده است که: ۱۳۸: «وان لیس للانسان الا ماسعی» و اقسام و انواع طاعات اگرچه بسیار است اما همگی آن به سه نوع بازگردد: قلبی و بدنی و مالی.

طاعات قلبی چون توحید و توکل و صبر و شکر و تسلیم و تفویض و صدق و اخلاص و رضا و یقین و محبت و معرفت و غیره که مفاتیح ابواب مکاشفات و مصابیح مجلس مشاهده آنست، چنانکه ذکر کرده شد.

اما طاعات ۱۳۹ بدنی هم دو نوع است: نوع اول بحق تعلق دارد چون نماز و روزه و نوع دوم به خلق تعلق دارد ۱۴۰ و آن احسان است با تن و مال و قیام بادای حقوق.

نوع اول که آن نماز و روزه است جز ارباب قلوب ۱۴۲ را نتواند بود و اهل غفلت را این ۱۴۳ معانی میسر نشود و اگر این قوم طاعتی کنند از سر رسم و عادت یا از سر شرم بود و همچون جسدی بی روح باشد و از آن هیچ بر نیاید و فائده آن بیش از آن نبود که خون و مال وی بدان سبب و رسوم ظاهر شرع، معصوم ۱۴۴ ماند و در آخرت چنین عبادت دستگیر نباشد. و ازین جهت بود که بشر بن الحارث الحافی قدس الله سره فرمود که: «طاعة الاغنیاء كشجرة خضراء علی مزبلة» فرمود که عبادت توانگران چنانست که درختی سبز بر سر گین دانی که از دور خوش نماید اما چون نزدیک شوی نه دروی میوه یابی و نه در سایه وی جای آسایش بود بلکه از دیدن گندگیهای آن موضع وحشت افزاید. و ازین جهت بود که وحی کردند به داود علیه السلام که: یا داود قل للعاصین ان لا یدکرونی غافلا لانی وجبت علی نفسی انه من ذکرنی ذکرته و انا اذا ذکرک العاصین ذکرتهم باللعة، ۱۴۵. میفرماید که یا داود بگو عاصیان را تا از سر غفلت مارا ۱۴۶ یاد نکنند که ما که خداوندیم برخورد واجب گردانیده ایم که هر که مارا یاد کند: ما اورا ۱۴۷ یاد کنیم و ما چون عاصیان را یاد کنیم که به غفلت مارا یاد کرده باشند، به لعنت یاد میکنیم ۱۴۸. ای عزیز تا گمان نبری که نمازکاری آسان است: قیامی و رکوعی و سجودی از سر رسم و عادت. این جمله صورت و صفت نماز بود. این صفت را موصوفی و این صورت را معنی و حقیقی باید و این از کسانی درست آید ۱۴۹ که چون قصد عبادت کنند از جمیع مرادات و حظوظ خروج کنند و بآب ترك ماسوی الله، دستها بشویند و بشراب طهور ذکر، مضمضه کنند و به نسیم روایح اسرار الهی استنشاق کنند و در استنشاق اوصاف ذمیمه چون کبر و عجب و حرص و بخل و همگی اخلاق بهیمی و سبعی را طرح کنند و روی بآب حیات معرفت بشویند و مرفقین را بزلال توکل غسل سازند و بکرامت خضوع ۱۵۰ و افتقار، مسح ۱۵۱ سرکشند و با صفای کلام الهی مسح گوش ۱۵۲ کنند و به ملازمت اثبات اقدام صدق بر بساط عبودیت، پایها ۱۵۳ بشویند و به صدق قیام از سر کونین بر خیزند و در وقت توجهی صورت به کعبه، روی دل به کعبه حقیقی کنند و در استقبال، قبله حقیقت ۱۵۴ «انی ذاهب الی ربی سیهدین» بیابند و در «الله اکبر» وجود ذرات کائنات را در اشعه آفتاب کبریا محو بینند و در «سبحنک اللهم» پاکی و تقدیس و تنزیه خاطر کائنات را مشاهده کنند و در «لا اله غیرک» خاشاک ۱۵۵ عوارض و حوادث را بآتش غیرت بسوزند و در «بسم الله» بدایت دولت صبح عاشقان طهور کنند و در «الحمد لله» سریان افضال و انعام ذات نامتناهی در ذرات وجود مکشوف گردد. کارگران کارگاه تقدیر را بینند که در زیر پرده «رب العالمین» چگونه به تربیت جهانیان مشغولند. پس بر ساحل دریای رحمانیت ۱۵۷ شراب طهور رحمت از دست ساقی «الرحمن الرحیم» نوش کنند. پس موج ارادت مخموران آن شراب را در رباید ۱۵۸، و به لجه دریای وحدت اندازد ۱۵۹. و چون وجود موهوم ایشان از میان بر خیزد، و بحر ازل با بحر ابد آمیزد، حقیقت «ملك يوم الدين» مشاهده گردد. پس سیاحان حکمت، گریبان ۱۶۰ وجود ایشان را بگیرند و

۱۳۸- فقط درم ۱۳۹- دریا و چ طاعات ۱۴۰- هم ندارد (تعلق) ۱۴۱ در سایر نسخ: به ۱۴۲- قدس... نتوانند بدان قیام نمود ۱۴۳- الفیا=امن ۱۴۴- هم خوف مال در ایا و مق معصوم ماند بظاهر شرع ۱۴۵- درمق عبارت عربی ندارد ۱۴۶ پا ندارد ۱۴۷- چایی وی را ۱۴۸ که هر که ما را یاد کرده باشد بلغنت یاد کنیم؟ بقیه عبارت ترجمه در فارسی را فاقد است ۱۴۹- یا بود.

۱۵۰- چ ندارد ۱۵۱- هم سر ندارد ۱۵۲- در مع «مسح گوش» کسی بعد از آن زودده ولی باز هم خواناست ۱۵۳- در مع: کاتب از روی دستکاری «پایها بشویند» را مبدل به «پایها را مسح کنند» کرده است ۱۵۴- هم الی ربک؟ قدس و پا فاقد «سیهدین» ۱۵۵- هم خاشاک عوارض؟ ۱۵۶- مق ندارد (دولت) ۱۵۷- روحانیت ۱۵۸- در سایر نسخ ربایند بجز چ ۱۵۹- ایضاً اندازند ۱۶۰- هم- کربوبیان؟

بساحل صحوا ۱۶۱ اندازند. چون هشیار گردند، کمر بندگی «ایاک نعبد» بر میان جان ۱۶۲ بندند. پس بطلب امداد توفیق و عنایت بلبل زبان «و ایاک نستعین» سرانیدن گیرد. پس معراج ترقی از حضمیض ۱۶۳ بشری بسراذقات جبروت مکشوف گردد و جاذبه طبع ۱۶۴ فضل، جان ایشان را در بر باید «اهدنا الصراط المستقیم» بگویند.

پس از رفیقانی که در مجلس عالم ارواح باهم شراب خطاب ۱۶۵ میخورند ۱۶۶، یاد آرند «صراط الدین انعمت علیهم» گفته آید ۱۶۷. پس ۱۶۸ محرومان مهجور و مردودان مخدول را ببینند در ظلمت شرك و شك مانده و به سلاسل و اغلال صفات قهر، گرفتار ۱۶۹ گشته. «غیرالمغضوب علیهم ولا الضالین» ۱۷۰ ناطق وقت ۱۷۱ شود. پس عنایت ازلی حامی حال ایشان شود ۱۷۲ و دلهای ایشان را به صفت متکلم قائم گرداند و قلم زبان مستنطق دل گردد که «ان الله ينطق علی لسان عبده». پس گوش افهام ایشان حقیقت کلام ۱۷۳ الضالین» ۱۷۰ ناطق وقت ۱۷۱ شود. پس عنایت ازلی حامی حروف، باران اسرار بر صحرای صدور ایشان میبارد و از تأثیر هر قطره، هزار نوع ازهار ۱۷۵ عرفان و ریاحین ایقان، در بوستان دل هر یکی شکفته میشود که اگر رشحه‌ای از آن معانی بردل ۱۷۶ اهل جهان ظاهر گشتی، همه جهانیان عارف و محقق شدند و آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که: «رکعتان من فقیر صابر فی فقره احب الی الله تعالی من عبادة الاغنیاء الی اخر الدهر»، اشارت بدین معانی است. مثنوی:

پاک بازانی که درویش آمدند	هر نفس در محو خود پیش آمدند (ج)
هر که در سر محبت بنده شد	تا ابد هم محرم و هم زنده شد
عالمی زیرو زیر گردد تمام	تا یکی اسرار دین گردد تمام
هر که مست عالم عرفان بود	بر همه خلق جهان سلطان بود
ملک این رادان و دولت این شمر	ذره‌ای از عالم دین، این شمر ۱۷۷
گرشوی قانع به ملک این جهان	تا ابد ضایع بمانی جاودان
گریبانبندی ۱۷۸ ملوک روزگار	ذوق یک شربت ز بحر بی‌کنار
جمله در ماتم نشستندی و درد	روی یکدیگر نبینندی ز درد

ای عزیز، چون معلوم کردی که حقیقت این نوع طاعات، که داب ۱۸۰ اتقیاء و اصفیاء و پیرایه احباء و اولیاء است، از عامه مردم متصور نمیشود، قسم دوم را غنیمت دادن ۱۸۱ که به فضل خود اسباب حصول آن سعادت ترا مهیا کرده‌اند و آن احسان است با تن و مال به بندگان او که گنج عالم باقی و تخم سعادت ابدی است. ازین تخم چنانکه میتوانی بنه که در روز درماندگی بکار آید.

و اگر مرکب همت را در میدان سابقان که مبارزان صفوف ولایت‌اند، نمیتوانی تاخت باری سعی کن تا از صف اصحاب یمین (د) که اهل فتوت و اهل احسانند، باز نمایی، و از نسیم یمین ۱۸۲ عنایت که ۱۸۳ وادی کرم برجان متوسطان بساط نجات میوزد، محروم نمایی و در حضمیض درکات ثیران با اهل شقاوت و خسروان ۱۸۴ گرفتار نگردی. مثنوی:

بشتاب که راحت از جهان رفت	آهسته مران که کاروان رفت
این صورت ازدهای خونخوار ۱۸۵	در حلقه ازدهاست جای

۱۶۱- ایا ومق و دخ: صحرا. (ج) اشعار از منطق الطیر عطار نیشابوری است، رک. منطق الطیر به تصحیح دکتر مشکور ص ۲۵۲ - ۲۵۳ ۱۶۲- چ فقط جان ۱۶۳- ایا ندارد ۱۶۴- چ طمع؟ ۱۶۵- مم: شراب خطا؟ ۱۶۶- مق و ایامی خوردند ۱۶۷- ایضاً گفته‌اند؟ ۱۶۸- مم پس مهجور و مردودان مخدول ببینند ۱۶۹- ایا ندارد ۱۷۰- در مم ولا الضالین ندارد ۱۷۱- یا منطق دل گردد ۱۷۲- ایا این جمله را فاقد است ۱۷۳- چ کلام ۱۷۴- مق و مم و ایا میکنند ۱۷۵- مم آثار؟ ۱۷۶- دخ و چ فقط دارد (د) اشارات به آیات ۳۹-۷ سوره المدثر. ۱۷۷- در ایا ومق ذره‌ای زین عالمی از دین شمر ۱۷۸- بجز در مق: بدانندی ولی مطابق نسخه چاپی منطق الطیر دیباندی ۱۷۹- ایا ومق و چ ردیف شعر نفور و زود دارد (و نه درد) ۱۸۰- مم آداب ۱- قدس: دارد ۱۸۱- چ ایمن؟ ۱۸۳- ایضاً بوادی ۱۸۴- ایضاً خسرات قدس: خونخوار؟

مواضع تهمت محترز، بر علم نجات حریص، از اهل غفلت متنفر، در ۲۲۹ سفر مصاحبان ۲۳۰ را بطاعت معاون، بر جماعت مواظب، زبردستان را ناصح، بانده دنیا قانع، در احوال و احوال آخرت متفکر، از افعال و اقوال خود خائف، از فضیحت ۲۳۱ و رسوائی قیامت ترسان، و بفضل و عنایت دیان امیدوار. مثنوی:

مرد باید تشنه و بیخورد و خواب
هر که زین شیوه سخن ۲۳۲ بوئی نیافت
بنده راگر نیست زاد راه هیچ
هر که در دریای اشکش حاصل است
یا رب اشک و آه بسیاریم هست ۲۳۵
ای همه تو ناگزیر من تو باش
مانده ام در حبس و زندان پای بست
گرچه بس آلوده در راه آمدم
باد در کف، خاک درگاه توام
روی آن دارم که نفروشی مرا
زین همه آلودگی پاکم کنی
یارم آن دم یاریم ده یک نفس
دردم آخر خریداریم کن
چون بخاک آرم، من سرگشته روی

تشنه ای کو تا ابد نرسد بآب
از طریق عاشقان موئی ۲۳۳ نیافت
می نباید ۲۳۴ به زاشک و آه هیچ
گو بیا گو، درخور این منزل است
گر ندارم هیچ، باریم هست ۲۳۶
اوقاتم دستگیر من تو باش (و)
در چنین جسم ۲۳۷ که گیرد جز تودست؟
عفو کن کز حبس، وز چاه آمدم
بنده وزندانسی چاه ۲۳۸ توام
خلعتی از فضل در پوشی مرا
در مسلمانی فراخاکم کنی ۲۳۹
کان دم جز تو نباشد ۲۴۰ هیچکس
یار ۲۴۱ بی یاران توئی یاریم کن
هیچ بارویم میار از هیچ سوی ۲۴۲

این است بعضی از خصال ۲۴۳ «اخی» که ذکر کرده شد چنانکه از مشائخ طریقت و ارباب فتوت مشاهده افتاده است و وجوب ۲۴۴ این جمله در طریقت فتوت بدلائل آیات و اخبار ثابت شده است و ذکر آن جمله اطنابی دارد و بدین قدر اختصار کرده شده است. الحمد لله وحده «والسلام علی من اتبع الهدی».

و ذالك مما وصيت به الاخ فی الله المحسن الموفق السعيد ۲۴۵ «اخی» شیخ علی حاجی ابن المرحوم طوطی العلیشاهی الختلائی اصلح الله شأنه فی الدارین والبسه لباس الفتوة التي هی جزء الخرقه المبارکه، کمال بسته من زید شیخی و امامی و قدوتی و عمادی و من علیه فی طریقه الفتوة ۲۴۶، اعتمادی امام المحدثین قدوة العارفين، سلطان المحققین، سر الله فی الارضین، نجم الحق والملة والدين، ابو المیامن محمد بن محمد الازدکانی، متع الله المسلمین ببرکات انفاسه الشریفه و هو صاحب الشیخ العارف شمس الحق والدين محمد بن جمال و هو صاحب السالك نورالدين سالار و هو صاحب الشیخ علی بن لالا غزنوی و هو صاحب شیخ الاسلام، قائد مشائخ الکرام، مهبط انوار الغیبیة، مورد اسرار القدسیه، حجة العارفين، نجم الحق والدين المعروف «بالکبری» قدس سراره و هو صاحب اسمعيل القصری ۲۴۷ و هو صاحب محمد المالکيل ۲۴۸ و هو صاحب داود ۷۴۹ بن محمد المعروف «بخادم الفقراء» و هو صاحب ابوالعباس ابن ادریس و هو صاحب ابوالقاسم ابن رمضان و هو صاحب ابویعقوب طبری و هو صاحب ابو عبدالله عمر بن عثمان و هو صاحب ابایعقوب النهرجوری و هو صاحب ابایعقوب السوسی و هو صاحب عبدالواحد بن زید ۲۵۰ و هو صاحب کمیل بن زیاد (ز) و هو صاحب سلطان الاولیاء و امام الاتقیاء، منبع الفتوة و معدن المروة اسد الله الغالب امیر المؤمنین ابی طالب کرم الله وجهه و هو

۲۲۹ - چ مم فقط دارد ۲۳۰ - مم بمصاحبان ۲۳۱ - چ قطعیات ۳-۲۳۲ - در سایر نسخ بوی و موی ۲۳۴ - قدس می نیاساید ۲۳۵ - در سایر نسخ ردیف بجای هست ده ۲۳۶ - ایضاً.
(و) اشعار از منطلق الطیر عطار ۱۳۷ - چ چاهم ۲۳۸ - ایضاً بنده ای... راه توام ۲۳۹ - در منطلق الطیر چایی ردیف «بری» ۲۴۰ - م ط چایی نخواهد بود کس ۲۴۱ - ایضاً باری یاران توئی.. ۲۴۲ - ایضاً سوی درست ولی در سایر نسخ بجز در چ روی ۲۴۳ - مم حال؟ ۲۴۴ - چ چون ۲۴۵ - ایضاً السید ۲۴۶ - ایضاً طریقی
(ز) در اسامی مشائخ حک و اضافه و تقدیم و تأخیر و اشتباهات زیاد است و آن را از روی مأخذ معتبر درست کرده ایم (ح) اشعار از منطلق الطیر عطار ۲۴۷ - در سایر نسخ اسمعيل القصری ۲۴۸ - ایضاً در چ محمد المالکيل یا محمد المنکيل ۲۴۹ - ایضاً داود بن محمد ۲۵۰ - دغ ندارد و در نسخ دیگر عبدالواحد بن زیاد

صحاب ۲۵۱ سید المرسلین و امام المتقین و خاتم المرسلین و رسول رب العالمین محمد المصطفی علیه افضل الصلوة و اکمل التحبة صلی الله علیه و آله و سلم. مثنوی:

صدر و بدر هر دو عالم مصطفی (ح)
نور عالم «رحمة للعالمین»
جان رهاکن آفرین بر خاک او
آفتاب جان و ایمان همه
عرش و کرسی قبله گاه خاک اوست ۲۵۲
مقتدای آشکارا و نهان
در همه چیز از همه در پیش بود
هر ۲۵۴ دو عالم از طفیلش در وجود
عرش نیز از نام او آرام یافت
عرش و کرسی خوشه چین خرمند
نقد جانم جز وفای تو مباد
می نمایم هر چه می خواهی بکن
بندگان را بصد جان بنده ایم
بر امید یک شفاعت آمدیم
آمدیم ۲۵۶ با قحط طاعت پیش تو
بر لب خشکم چکانی شب نمی (ط)

خواجه دنیا و دین گنج وفا
آفتاب شرع و دریای یقین
جان پاگان خاک جان پاک او
خواجه کونین و سلطان همه
هر دو عالم بسته فتراک اوست
پیشوای این جهان و آن جهان
سیدی ۲۵۳ از هر چه گویم بیش بود
همچو شبم آمدند از بحر جود
هر دو عالم از وجودش نام یافت
ای زمین و آسمان خاک درت
در زبانم جز ثنای تو مباد
زامت خویشم شمر، کین یک سخن ۲۵۵
تا که جان داریم ما، تا زنده ایم
بر در تو کم بضاعت آمدیم
هست دریای شفاعت پیش تو
تا ز دریای شفاعت یکدمی

صلوات الله و سلام علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین
و آله الطیبین الطاهرین و صحبه المکرمین
و الحمد لله رب العالمین

ان ربی قریب مجیب
والسلام علی
من اتبع
الهدی

۲۵۱- در مم و دخی بعد از صحب، بجمیع خلفاء الراشدین.
(ط) اشعار از منطق الطیر ر - ک ص ۱۷-۱۵ به تصحیح آقای دکتر گوهرین ۲۵۲- درج و نسخ چاپی مط ردیف او «اوست نه اوست»
و شاید در تقلید این شعر نظامی باشد؛ احمد مرسل که خرد خاک اوست هر دو جهان بسته فتراک اوست ۲۵۳- مط خواجه کر ۲۵۴-
ایضاً خلق عالم ۲۵۵ - ج این ۲۵۶ - ایضاً آدم.